

بررسی وضعیت عکاسی مقاومت در گفت‌وگوی «وطن امروز» با محمدحسین حیدری به مناسبت هفته پایداری

# یک‌ونیم میلیون عکس داریم اما باز هم دنبال تکراریم!



کتابخانه‌ای را دیدیم که عراقی‌ها کسند بودند که پر از جنازه نیروهای یعنی بسود، از آن هم عبور کردیم و به بالای تپه رسیدیم. اذان مغرب شده بود و دیگر نوری وجود نداشت که با آن بتوانیم عکاسی کنیم. به چهره نیروهای‌مان که نگاه کردم در اوج خستگی بودند و مشخص بود تمام ۴۸ ساعت اخیر را در حال جواب دادن به پاتک عراقی‌ها در پایین تپه بوده‌اند. از طرفی صدای تانک‌های عراقی در پایین تپه هم بسیار رعب‌آور بود. با اینکه در میان عراقی‌ها مرسوم نبود شبانه پاتک بزنند اما هر لحظه بیم آن وجود داشت که پاتکی زده شود. به آن چند نفری که آنجا بودند گفتیم، شما کمی استراحت کنید من به جای‌تان نگاه می‌دهم. تا این را گفتم دیدم همگی دسته‌جمعی خوابشان برد و در نهایت به جای ۲-۳ ساعت تا نزدیکی‌های یک بامداد مشغول نگهبانی دادن بودند که یکبار صدایی را شنیدیم و متوجه نوری شبیه نور چراغ قوه شدم، فرمان ایست دادم اما آن شخص نایستاد، به سمت آمد و گفت شما چرا هنوز اینجا هستید؟ آنجا بود که متوجه شدم به همه فرمان عقب‌نشینی داده‌اند اما این فرمان به بچه‌های مستقر در تپه ۲۴۳ که در قلب پاتک بودند نرسیده بود. بچه‌ها را که تازه چند ساعتی بود خوابیده بودند با سبلی بیدار و شروع به عقب‌نشینی کردیم. وقتی نزدیک صبح به عقب رسیدیم «عمو حسین» را که از پیرمردهای باصفا حاضر در جبهه بود و بیشتر اوقات مشغول پذیرایی از رزمندگان در چادری بود، دیدیم که در حال جمع کردن چادرش برای ترک منطقه و عقب‌نشینی بود. آن لحظه که غم پنهان شده در چهره عموحسین را دیدم تلخ‌ترین لحظه‌ای بود که در سال‌های دفاع مقدس با آن مواجه شدم.

■ **اشاره‌ای به حضور تانک در ۲۵ عملیات و ثبت مهم‌ترین لحظات و بزرگ‌ترین عملیات‌های جنگ داشتید. در بین انبوه حوادث جنگ و عملیات‌های متعددی که اتفاق افتاد، هیچ‌کدام به اندازه عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر در حافظه جمعی مردم ایران ثبت نشده است و حتی در میان تصاویر ثبت شده از دوران دفاع مقدس هم کمتر تصویری همانند حضور رزمندگان بر بام مسجد جامع خرمشهر یا تابلوی ورود به خرمشهر در خاطره‌ها باقی مانده است. علت ماندگاری سوره خرمشهر در حافظه جمعی و بصری مردم چه بود؟**

خرمشهر نمونه‌ای منحصر به فرد و تجربه‌ای یگانه در جریان سال‌های دفاع مقدس محسوب می‌شود. مجموعه دلایلی باعث شد تا اشغال و بعد از آزادسازی خرمشهر بیش از سایر مناطق اهمیت یابد. برای مثال خرمشهر بزرگ‌ترین شهر اشغال شده ما در سال‌های جنگ بود؛ شریان اقتصادی کشور بود که مجبور می‌شدیم آن را آبادان باعث اهمیت مضاعف شده بود. مقاومت ۳۵ روزه مردم و جنگ کوچک به کوچی و حتی خانه به خانه برای آزادسازی آن از جمله عوامل منحصر به فرد شدن تجربه خرمشهر است. هویزه و حمیدیه هم سقوط کردند و سپس آزاد شدند اما هیچ‌کدام قابل مقایسه با خرمشهر نبود. مهران بارها بین ایران و عراق دست به دست شد اما شیوه مقاومت در آن اصلاً شباهتی به خرمشهر نداشت. اما فراتر از مسائل سیاسی و جغرافیایی خرمشهر، منبع

■ **به غیر از عملیات بیت‌المقدس و سوره مکانی خرمشهر، ما چه عملیات‌ها و منطقه‌های دیگری داشتیم که جنبه بصری و محیطی آنها باعث ثبت عکس‌های ماندگار شود؟**

عملیات‌های بدر، خیبر و والفجر ۸ را از دیگر عملیات‌هایی می‌توان دانست که تنوع تصویری آنها بسیار بالا بود و موقعیت را برای عکاسی مساعد می‌کرد اما نباید انتظار داشته باشیم که هر کدام از اینها ماندگاری خرمشهر داشته باشد. خود من تعداد تصاویری که از عملیات‌های بدر و خیبر دارم بیشتر از تعداد تصاویری است که از عملیات بیت‌المقدس ثبت کرده‌ام اما ماندگاری تصاویری که از خرمشهر ثبت کرده‌ام به مراتب بیشتر از عملیات‌های دیگر است.

■ **«عکاسی مقاومت» پس از پایان دوران دفاع مقدس به چه سرنوشته‌ای دچار شد؟ خود را برای چه**

صادق فرامرزی؛ توریستی به کتاب عکس‌های محمدحسین حیدری که در حدفاصل سال‌های ۶۷-۵۹ گرفته شده است می‌زنیم و هر چند صفحه یکبار می‌گوییم پس عکاس این صحنه مشهور هم که بارها آن را دیدیم ایشان بوده است. در این بین به عکس‌های جذاب و جدیدی می‌خوریم که به چشم‌مان غریب است و برای نخستین بار مشاهده‌شان کرده‌ایم. این دوگانگی میان تصاویر مشهور و کمتر دیده شده در آثار وی ما را کنجکاو می‌کند که دقیقاً به چه علت برخی تصاویر ماندگار شده‌اند و تصاویر انبوهی دیگر فراموش. قرار مصاحبه‌ای می‌گذاریم و باب گفت‌وگویی باز می‌شود که سرانجامش گله و شکایت خود او است از درگیر شدن به عادت تکرار. در میان گفت‌وگو اما تازه متوجه می‌شویم که محمدحسین حیدری فراتر از یک عکاس، یک شاهد زنده و حاضر در تمام صحنه‌های مهم جبهه و جنگ است و شاید همین کارمان را سخت می‌کند تا گاهی در میانه گفت‌وگو احساس فراتر از یک عکاس دوربین به‌دست، داریم با حافظه صحنه‌های کمتر ثبت شده جنگ سخن می‌گوییم.

■ **بطن تغییرات و نهادسازی در فضای پس‌انقلابی عمدتاً اینگونه بوده که حوادثی غیرقابل پیش‌بینی به وقوع می‌پیوندد و در جریان واکنش به آنها جمعیت و نهاد‌هایی شکل می‌گیرند. آیا این پیش‌فرض را نسبت به مقوله «عکاسی مقاومت» نیز می‌توان صادق دانست و آیا شما خودتان با پیش‌زمینه قبلی عکاسی وارد محیط جنگ و دفاع مقدس شدید؟**

من عمدتاً به‌جای تأکید روی مفهوم عکاسی جنگ در آنچه رخ داد به عکاسی دفاع مقدس اشاره می‌کنم و این تفکیک را حاصل تفاوت فضای در آنها می‌دانم. مفهوم عکاسی جنگ عمدتاً اشاره به گروه‌هایی حرفه‌ای دارد که تحت آموزش‌های خاص و به‌عنوان نیروهای برای آژانس‌های خبری و نهادهای تعریف‌شده به دل حوادث می‌روند و تصاویر آن را ثبت می‌کنند اما در عکاسی دفاع مقدس فضای عمده حاضران به این شکل است که برای خود دنبال تکلیف و وظیفه‌ای می‌گردند که یکی از این وظایف می‌تواند عکاسی و ثبت تصاویر آن باشد. به شکلی شخصی من پیش از آغاز جنگ نیز در جریان درگیری‌های گروهک‌ها در گنبد کاووس و کردستان به‌عنوان عکاس حضور داشتم اما این جنگ بود که من را به‌طور رسمی و دائم در قالب یک عکاس دفاع مقدس تعریف کرد. البته به آغاز امر خودمان هم فکر نمی‌کردیم جنگ این مدت طول بکشد و تصورمان این بود بعد از هر کدام از عملیات‌ها جنگ

■ **بندرت چنین اتفاقی می‌افتاد که آن هم مربوط به یگان‌ها بود، چون بعد از مدتی به پیشنهاد خود ما در هر یگان یک عکاس آمد و به حسب شرایط ممکن بود هر از گاهی این عکاس نیز دست به اسلحه ببرد و در نقطه‌ای با دشمن درگیر شود.**

■ **برای خود شما هم این اتفاق افتاد؟**

خاطره‌ای که در این باره می‌توان به آن اشاره کرد مربوط به عملیات والفجر یک در منطقه فکه است؛ ما یک بعدازظهر به نزدیکی‌های تپه ۲۴۳ رسیدیم، بارها شنیده بودیم که این تپه در موقعیت حساسی قرار دارد اما هیچگاه موفق نشده بودیم به آن برسیم و تصاویر آنجا را ثبت کنیم. وقتی که رسیدیم،

با آقای صمدیان، دبیر سرویس عکس خبرگزاری جمهوری اسلامی آشنا شدم و ایشان گفتند عکس‌هایی را که می‌گیری برای خبرگزاری هم فرست و همین باعث شد بخش قابل توجهی از عکس‌های من در آرشیو این خبرگزاری ثبت شود. در نهایت چندی پیش که دنبال انتشار کتاب عکس خود بودم، مجبور شدم عکس‌هایی را که بدون دریافت حقوق به این خبرگزاری داده بودم دوباره از خبرگزاری بخرم



با آقای صمدیان، دبیر سرویس عکس خبرگزاری جمهوری اسلامی آشنا شدم و ایشان گفتند عکس‌هایی را که می‌گیری برای خبرگزاری هم فرست و همین باعث شد بخش قابل توجهی از عکس‌های من در آرشیو این خبرگزاری ثبت شود. در نهایت چندی پیش که دنبال انتشار کتاب عکس خود بودم، مجبور شدم عکس‌هایی را که بدون دریافت حقوق به این خبرگزاری داده بودم دوباره از خبرگزاری بخرم

## آنها برنگشتند!

در یک روز ۳ دوست خودم را از دست دادم: شهیدان معراجی‌نیا، آذرینا و نامدار محمدی. این تصویر شهید غلامرضا نامدار محمدی است که قبل از انتقالش به عقب خط از او ثبت کرد. تا مدت‌ها برایم سوال بود که من در روز شهادت شهیدان معراجی‌نیا و آذرینا آنها را روی پد قایق‌ها دیدم اما هرچه فکر می‌کردم یاد نمی‌آمد مشغول عکاسی از چه چیز بودند تا در نهایت زمانی که برای چاپ کتاب عکس‌ها به آرشیو صداوسیما مراجعه کردم با تصاویری مواجه شدم که فهمیدم آن روز اصلاً اینها دوربین را کنار گذاشته و مشغول کمک بودند که در نهایت شهید می‌شوند و بیکر معراجی‌نیا هیچ‌گاه پیدا نمی‌شود.



## ناگهان شیمیایی

این تصویر حکایت لحظاتی است که بمب‌های شیمیایی منطقه نزدیک ما را آلوده کرده بود. ماسکی نداشتم تا با آن از خود محافظت کنم، تنها توانستم یک دستمال خیس را مقابل دهان و بینی خودم قرار دهم تا بعد از انتشار آن در محیط پیرامونی آسیب کمتری ببینم.



زمانی که از محمدحسین حیدری پرسیدیم «صحنه خاصی در خاطر تان هست که به فاصله چند ثانیه از رخ دانش حسرت اینکه چرا آن را ثبت نکردید بخورید؟» به یکباره آرشیو تصاویرش را باز کرد و از روی تک‌تک آنها حکایت زمان و موقعیت ثبت‌شان را توضیح داد. از افسوس عکس دیر هنگام از یک شهید تا ضعف عکاسی در انتقال حس و پیام آخری گفت‌وگوهای میان یک شهید و دوستانش، از لحظات ثبت شده ویرانی‌های باقیمانده از خرمشهر تا حکایت عکاسی از بیکر صمیمی‌ترین رفیق شهیدش. شاید پرسیدن این سوال که یک عکاس افسوس چه عکس‌های ثبت نشده‌ای را خورده است راحت‌ترین راه برای فهمیدن تفسیر موقعیت ثبت باقی عکس‌هایش باشد.

## صدایی قطع شد و عکسی را ثبت کردم



این عکس را کمتر جایی به این شکل منتشر کرده‌است، همان زمان وقتی که می‌خواستیم این عکس را در نشریه «پیام انقلاب» منتشر کنیم یک دشت لاله‌ای را در پایین تصویر قرار دادیم. در عملیات خیبر در منطقه طلائیبه صدای یک نفر را می‌شنیدم که دائم با آب و تاب به نیروها فرمان می‌داد که این کار را بکنند و آن کار را نکنند، یک لحظه احساس کردم صدای او قطع شد و مثل ضرابه‌نگ ثابتی که همواره حس می‌کنیم متوجه شدم دیگر آن را حس نمی‌کنم. وقتی برگشتم با این منظره از شهادت‌ش روبه‌رو شدم و همیشه حسرت آن را خوردم که چرا یک عکس از لحظات قبل از شهادت‌ش ثبت نکردم. از این شهید و لحظات شهادت‌ش چند فریم ثبت کردم که در نهایت خون او مثل ریش‌های که از زمین بیرون آمده و میوه‌اش شهادت‌ش است ثبت شد.

## این پرچم، خود ایران بود!



این پرچم دقیقاً در نقطه‌ای قرار گرفته بود که نه در دسترس نیروهای ایرانی بود و نه نیروهای عراقی؛ نوعی خط حائل محسوب می‌شد که هیچ‌کدام توانایی تصرف آنجا را نداشتند. اگر به چوبه پرچم نگاه کنید پر از جای گلوله‌ها و ترکش‌هایی است که عراقی‌ها با هدف سرتگون کردن این پرچم در آن نقطه حساس شلیک کرده‌اند. بعد از گرفتن این عکس بی‌نهایت احساس غرور داشتم، این پرچم نمادی از کلیت ایران در خرمشهر بود که در عین زخمی بودن اما درست بر سر جای خود باقی مانده است.

## فهمیدم دوربینم چقدر نقص دارد



بعضی مواقع در بطن حوادث احساس می‌کردیم عکاسی نقص و فقدان دارد که مانع از انتقال کامل صحنه‌ای که رخ داده می‌شود، این صحنه آن جمله آن لحظات بود؛ رزمندگان که در این تصویر می‌بینید توپ ۱۳۰ نزدیکش خورده و پاهایش قطع شده بود و تعدادی ترکش نیز گلولیش را دیده بود. در چنین شرایط صدای تحیفی از گلولیش به گوش می‌رسید و مشغول نجوا کردن با چند رزمنده‌ای بود که بر بالینش حاضر شده بودند. این نجوا شاید نزدیک به ۱۵ دقیقه طول کشید و در تمام این لحظات با خودم می‌گفتم ثبت تصویر چنین صحنه‌ای به تنهایی می‌خواهد چه چیز را منتقل کند؟ درد دل‌های لحظات آخر همسنگران یک شهید که از او طلب شفاعت می‌کنند چگونه با یک عکس منتقل می‌شود؟